

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی سال سیزدهم، شماره اول-بهار و تابستان ۱۳۹۱، پیاپی ۳۵، صص ۷۳-۹۴

نسبت سیاست‌های کلی نظام با احکام حکومتی در حقوق اساسی ایران

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۵

محسن اسماعیلی*

تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۳۰

هادی طحان نظیف**

چکیده

سیاست‌های کلی نظام به دنبال ایجاد ثبات و انتظام امور برای حرکت به سوی اهداف مشخص در سطح کلان و نیز به دنبال برداشتن گام‌هایی هماهنگ از سوی قوای حکومتی در این جهت بوده و از این حیث نهادی بدیع در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تعیین این سیاست‌ها را در زمره وظایف و اختیارات رهبر برشمرده است که این امر پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می‌پذیرد. در خصوص مبنای فقهی و شرعی تعیین این سیاست‌ها از سوی رهبر کمتر سخن رانده شده است اما برخی بر این باورند که این سیاست‌ها در راستای احکام حکومتی در یک جامعه اسلامی قابل تحلیل هستند. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی ارتباط و نسبت سیاست‌های کلی نظام با احکام حکومتی با توجه به مؤلفه‌های حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران بپردازیم.

واژگان کلیدی

سیاست‌های کلی نظام، ولایت فقیه، احکام اولیه، احکام ثانویه، احکام حکومتی

m.esmaeili@isu.ac.ir

* استادیار دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

haditahan@gmail.com

** کارشناسی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران

مقدمه

بر اساس آموزه‌های اسلام، یگانه قانون‌گذار خدا است و غیر او هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد مگر به اذن او؛ زیرا وضع قانون توسط خداوند به منزله تصرف مالک در مال خویش است و هیچ کس نمی‌تواند مالک را از تصرف در ملکش باز داشته و نهی کند. بنابراین اصولاً چنین حقی برای بشر وجود ندارد چرا که به هر حال بشر از خطا و اشتباه مبرا نیست. لذا قانون‌گذاری حق خداوند عادل است که با دلایل عقلی و نقلی این مهم قابل اثبات است. (داوری و طحان نظیف، ۱۳۸۹، ص ۳۶) همچنین در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران منشأ الزام ناشی از احکام و موازین شرع است که باید تبلور آن را در قوانین و مقررات کشور به نظاره نشست به گونه‌ای که این قوانین و مقررات، آئینه تمام‌نمای شرع باشند.

در خصوص مبنای قانونی و وجه الزام‌آور بودن نهاد سیاست‌های کلی نظام، مباحثی مطرح گردیده است. (اسماعیلی، و طحان نظیف، ۱۳۸۷، صص ۱۱۹-۱۸۷) علاوه بر آن، برخی از محققین معتقدند که مبنای شرعی سیاست‌های کلی نظام را می‌توان در استای احکام حکومتی جستجو و تحلیل نمود. (ارسطا، ۱۳۸۰، ص ۳۹۵) این دیدگاه مورد تأیید برخی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی نیز بوده است به نحوی که حتی روح بند اول اصل ۱۱۰ قانون اساسی را احکام حکومتی دانسته‌اند. (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، ص ۶۳۹) بر اساس این دیدگاه، برخی از فرامین رهبری که در لباس سیاست‌های کلی نظام رخ می‌نمایند، جزء احکام حکومتی صادره از سوی وی تلقی و محسوب می‌شوند و به عبارت دیگر تعیین سیاست‌های کلی نظام که در بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی در جزو وظایف و اختیارات رهبری ذکر گردیده‌اند، یکی از مصادیق احکام مذکور به شمار می‌آیند.

برای بررسی این دیدگاه، ابتدا به تبیین مفهوم سیاست‌های کلی نظام و نیز مفهوم احکام حکومتی می‌پردازیم و سپس از آنجا که قانون اساسی را حاصل یک سعی بشری در جهت ترجمه مبانی و اصول دینی به لباس امروزی قانون می‌دانیم، وضعیت آن‌ها را در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار می‌دهیم تا بتوانیم به طور دقیق‌تر نسبت سیاست‌های کلی نظام را با احکام حکومتی روشن سازیم.

۱. مفهوم سیاست‌های کلی نظام

برخی از محققین از سیاست‌های کلی نظام به سیاست‌هایی جهت تعیین اهداف در ابعاد کلی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی که خط‌مشی قوای سه‌گانه و تصمیم‌گیری‌های ناشی از آن بر اساس آن تنظیم می‌شود، یاد نموده و آن‌ها را این‌گونه تعریف می‌کنند: «خط‌مشی‌های فراگیر و سیاست‌هایی که بر اساس آن دولت در ابعاد مختلف در ضمن برنامه پنج‌ساله و نظیر آن و همچنین مجلس و قوه قضائیه، سیاست‌گذاری و به تبع آن تصمیم‌گیری می‌کنند.» (شریعتی، ۱۳۸۰، صص ۱۴۴-۱۴۵)

از این منظر، در بازنگری قانون اساسی با اضافه شدن بند ۱ اصل ۱۱۰ به وظایف و اختیارات رهبری، روح حاکم بر اصل ولایت فقیه به کالبد قانون اساسی دمیده شد و طبق این بند رهبر موظف گردید تا بر اساس یک نگاه سه‌بعدی موازین شرعی، قانون اساسی و مصلحت، سیاست‌های کلی سه قوه را مقرر کند تا قوه مقننه در آن چارچوب، قوانین کشور را در رابطه با سه قوه مشخص کند. (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، صص ۶۳۸-۶۳۹)

در این راستا برخی از محققین، سیاست‌های کلی نظام را راه رسیدن به اهداف و آرمان‌ها که توسط قانون اساسی تعیین می‌شوند، می‌دانند: «خطوط سیاسی تحت عنوان «آرمان‌ها و اهداف کشور» توسط قانون اساسی تعیین می‌شود و جهت‌گیری‌ها و خط‌مشی‌ها در راه رسیدن به اهداف و آرمان‌ها تحت عنوان «سیاست‌های کلی نظام» توسط رهبر انقلاب اسلامی تعیین می‌گردد. این سیاست‌ها راهنمایی برای طرح‌های اجرایی قوای مختلف کشور است تا در چارچوب آن برنامه‌ریزی و مقررات کشور را تدوین نمایند. بنابراین سیاست‌های کلی کمک می‌کند تا برنامه‌های اجرایی قوای سه‌گانه در جهت اهداف قانون اساسی قرار گیرد.» (فقیه، ۱۳۸۱، صص ۶۵-۶۶)

مقام معظم رهبری نیز به عنوان مرجع تعیین سیاست‌های کلی نظام یکی از اهداف این سیاست‌ها را انضباط در کشور دانسته و از آن‌ها به عنوان مشخص کننده هندسه کلی نظام یاد می‌کند: «بخش دیگر، مسأله انضباط در کشور از لحاظ سیاست‌ها است. هندسه کلی عمل و اجرا در کشور، بسته به سیاست‌ها است. اگر سیاست‌های کلی یک نظام در جایی تبیین، تثبیت و توزیع نشود، دچار بی‌رویگی در رفتار خواهد شد. ممکن

است یک قانون با قوانین دیگر، یک دستگاه با دستگاه‌های دیگر و دستگاه‌های مستقلی مثل قوای سه‌گانه در جاهایی با تصمیم‌گیری‌هایی که در آن استقلال قانونی دارند، با هم تعارض پیدا کنند، وقتی سیاست‌ها مشخص شد، به معنای آن است که هندسه کلی حرکت نظام و مسیر کلی معین شده و این چیز بسیار مهمی است.^۱

بنابراین شاید بتوان بر اساس دیدگاه رهبری، سیاست‌های کلی را سیاست‌هایی اصولی دانست که در پرتو آن‌ها چشم‌انداز تکاملی کشور ترسیم و هندسه کلی نظام تبیین می‌گردد و به کلیه برنامه‌ها، قوانین و مقررات و همچنین قوا و دستگاه‌های مختلف انسجام و هماهنگی می‌بخشد به نوعی که از پراکندگی در انجام امور جلوگیری کرده و در عین حال پرهیز از موازی‌کاری را نیز به دنبال خواهد داشت. (براهوتی، ۱۳۸۵، ص ۲۴) با این نگاه سیاست‌های کلی نظام، مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌ها و راهبردهای کلان نظام برای تحقق آرمان‌ها و اهداف قانون اساسی در دوره زمانی مشخص می‌باشند. (انصاری، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵) البته نظر به ضرورت و اهمیت این امر برخی از محققین از آن به عنوان یکی از ملاکات سنجش کارآمدی رهبر یاد نموده‌اند. (ذوعلم، ۱۳۸۶، ص ۸۴) بنابراین سیاست‌های کلی نظام چارچوب و مبنای جهت‌گیری کلی کشور را در قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی، تخصیص منابع، روابط خارجی و به طور خلاصه در همه عرصه‌های حکومتی مشخص می‌کند و حلقه پیوندی بین اصول و اهداف نظام با وظایف دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی است. پس برخلاف برخی برداشتهای تعیین این سیاست‌ها از سوی رهبر، هرگز موجب تضییع ابتکارات قوا نمی‌گردد، بلکه محور و شاخص مشترک و یکسانی برای اشتراک مساعی آنان در تعیین جزئیات سیاست‌های ملی و برنامه‌ریزی‌های کلان فراهم می‌کند. همچنین تعیین این سیاست‌ها اقتدار لازم را برای وی به عنوان اولین مقام رسمی و مسؤول نظام در عرصه هدایت کلان امور کشور تأمین می‌سازد. (ذوعلم، ۱۳۸۶، صص ۶۷-۶۸)

این سیاست‌ها از نظر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، حلقه میانی آرمان‌ها و اجرائیات تعریف می‌شوند تا مسائل اجرایی به آرمان‌ها نزدیک گردند. (بشیری، ۱۳۸۱، ص ۸۲) وی معتقد است که در یک حکومت دینی اکثر سیاست‌ها در همه بخش‌ها با حاکم ارتباط جدی دارند و بدین خاطر بی‌جهت نیست که تدوین سیاست‌های کلی در

قانون اساسی در اختیار ولی فقیه گذاشته شده است. (بشیری، ۱۳۸۱، ص ۹۰) مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با همین رویکرد در مصوبه خود در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۳ به ارائه چنین تعریفی^۱ از سیاست‌های کلی نظام پرداخته است: «این سیاست‌ها برای تحقق آرمان‌ها و اهداف پس از مجموعه آرمان‌ها قرار می‌گیرند و حاوی اصولی هستند که آرمان‌ها را به مفاهیم اجرایی نزدیک می‌کنند و آن سیاست‌هایی هستند که در درون نظام عمل می‌نمایند، اعم از قوای سه‌گانه، نیروهای مسلح، صدا و سیما و هم‌چنین نیروهایی می‌باشند که در درون جامعه کل فعالیت دارند که شامل سیاست‌های کلی بخشی و فرابخشی می‌شود.» هم‌چنین در این مصوبه برای سیاست‌های کلی نظام ویژگی‌هایی نظیر پایداری، آینده‌نگری، واقع‌بینی، فراگیر بودن، بیان‌گر خصوصیات اصلی و اساسی نظام بودن برشمرده شده است.

البته مجمع تشخیص مصلحت نظام پس از آن نیز در تاریخ ۱۳۸۴/۳/۲۱، در تبصره ماده ۱ مقررات نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، صرفاً به ارائه تعریفی شکلی از سیاست‌های کلی نظام بسنده نموده است که بر اساس آن سیاست‌های کلی نظام، به سیاست‌هایی اطلاق می‌گردد که از سوی مقام معظم رهبری به موجب بند ۱ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی تعیین می‌شود. بنابراین با تعریف اخیر مجمع، هر آنچه را که مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبر پیشنهاد دهد و از جانب ایشان مورد تأیید و تصویب قرار گیرد، سیاست کلی نظام نام دارد و به این ترتیب این تعریف ملاک عمل قرار گرفت. به هر حال سیاست‌گذاری در دو معنای عام و خاص وجود دارد که در معنای عام هم شامل یک اداره کوچک دولتی می‌شود و هم درباره نهادی حکومتی صدق می‌کند. سیاست‌گذاری در این معنا همه تصمیماتی را که به نوعی از سوی ادارات و سازمان‌های دولتی یا وابسته به دولت در مورد موضوعات متنوع اتخاذ می‌شود، در برمی‌گیرد و مفهوم و دامنه بسیار گسترده‌تری نسبت به مفهوم «سیاست‌های کلی نظام» داشته و نسبت به آن اعم است ولی در معنای خاص آن تنها به سیاست‌گذاری در مورد مسائل کلان نظام اعم از مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... بسنده می‌شود و البته از حیث شکلی نیز شامل هر آنچه که طبق بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبر پیشنهاد شده و مورد تأیید

ایشان قرار گیرد، می‌گردد. در پایان تأکید بر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که طبق بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد تعیین سیاست‌های کلی نظام دارای نقشی کارشناسی و مشورتی است. بنابراین پیروی از مصوبات و سیاست‌های کلی تنظیمی از سوی این مجمع، برای رهبر الزام‌آور نیست و او می‌تواند پس از مشورت با مجمع مذکور و بررسی کلیه جوانب موضوع و مصالح نظام، تصمیمی متفاوت با نظرات مجمع تشخیص مصلحت نظام اتخاذ نماید. (زارعی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۱) بدیهی است چنانچه در مورد نظرات کارشناسی مجمع تشخیص مصلحت نظام، شأنی غیر از آنچه که در بالا ذکر آن رفت قائل باشیم، برخلاف نص قانون اساسی حکم نموده‌ایم که در نتیجه چنین نظری معتبر و صائب نخواهد بود.

۲. مفهوم احکام حکومتی در شرع

انسان دارای نیازها و احتیاجات متفاوت است و در نتیجه قوانین لازم برای او نیز یکسان نخواهد بود. برخی از احتیاجات بشری در تمام زمانها و مکانها ثابت می‌ماند و برخی دیگر تابع شرایط زمان و مکان است. لذا قوانین نیز دو نوع است: یک دسته قوانین ثابت که تحت هیچ عنوان تغییر نمی‌کند و برای همه مردم و در همه زمانها ثابت است (حالت طبیعی) و از آنجا که شارع مقدس حکیم است، این حکم دایر مدار وجود مصالح و مفاسد واقعی می‌باشد که گاهی برای انسان معلوم و گاهی نیز نامعلوم است و دسته دیگری قوانین متغیر که تابع شرایط زمان و مکان است (حالت غیرطبیعی). ولی این هر دو دسته، قانون هستند و برای اعتبار داشتن باید متناسب به خداوند متعال باشند. پس عنوانی که در موضوع یک حکم شرعی مورد نظر است، گاه ثابت می‌باشد، با قطع نظر از عوارض و پدیده‌هایی که موجب تغییر احکام می‌شود؛ چنین عنوانی را «عنوان اولی» و حکم ناشی از آن را «حکم اولی» می‌نامند. احکام اولی احکامی هستند که موضوع آنها عنوان اولی و افعال مکلفان است؛ مانند وجوب نماز و زکات، ادای دین، حرمت اتلاف مال غیر و نظایر آن که به وسیله احکام ثانویه به عنوان تبدیل موضوع و نه به عنوان تغییر حکم و بقای موضوع، قابل رفع می‌باشد. این احکام که از جنبه ثابت انسانیت و چهره جاودانی بشریت مایه می‌گیرد، بر اساس فطرت ثابت و

تغییرناپذیر انسان تنظیم شده است. این حکم همگانی و همیشگی می‌باشد؛ چون فطرت انسان در طی زمان عوض نمی‌شود. چنین قوانینی که با فطرت ثابت منطبق هستند و برای تعدیل و تنظیم آن وضع شده‌اند، به علت ثابت بودن آن، ثابت خواهند بود. (ابراهیمی، ۱۳۷۴، ص ۱۲) گاه یک عنوان با توجه به عوارض و پدیده‌های متعلق به آن که موجب تغییر حکم می‌شود، مورد نظر است، چنین عنوانی را «عنوان ثانوی» گویند مثلاً خوردن گوشت حیوان مردار به عنوان اولی حرام است، ولی در شرایط اضطراری که خطر جانی را در پی داشته باشد، به عنوان ثانوی حلال است. این حکم، دایر مدار تحقق عنوان یا ملاک خود می‌باشد که در فرض مثال مذکور، اضطرار است. بدین معنا که با مرتفع شدن اضطرار، این حکم نیز مرتفع می‌گردد؛ به همین دلیل شخص مضطر تنها به اندازه‌ای می‌تواند از گوشت مردار بخورد که اضطرارش از بین برود و خوف هلاکت نداشته باشد و پس از رفع اضطرار، خوردن مردار هم‌چنان حرام خواهد بود. پس این احکام عناوینی هستند که موضوع آن‌ها بعد از عجز از عمل به تکلیف اولی، جزء اعمال مکلفین می‌شود. مهم‌ترین این احکام عبارتند از: لاضرر، لاجرح، ضرورت، اضطرار و تعارض اهم و مهم. (گرچی، ۱۳۶۹، ص ۲۷۲)

به هر حال قوانین ثابت و چارچوب‌ها و اصول کلی قوانین در قرآن و سنت آمده است و لذا واضعین قوانین متغیر، اولاً قوانین ثابت را بهتر از همه می‌شناسند و ثانیاً با چارچوب‌های مشخص شده آشنایی کامل دارند و با توجه به این موارد، قوانین جزئی را وضع می‌نمایند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۹) از آن‌جا که برخی از احکام در قرآن به طور مجمل آمده و محتاج تبیین می‌باشد، شرح و تفصیل کلیات قرآن و موارد مجمل، بر عهده معصومین است و در دوران غیبت نیز چون بشر کماکان محتاج این امر است، افرادی - تحت عنوان فقیه- فروع احکام مورد اشاره قرآن و سنت را استخراج می‌کنند و قوانین متغیر مورد نیاز را با توجه به اصول کلی، وضع می‌نمایند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، صص ۱۶۱-۱۶۲) با توجه به آنچه در قرآن به طور کلی آمده است، پیامبر و ائمه و کسانی که با روح آن قوانین آشنا بوده و معیارها را در اختیار داشته و قواعد کلی و تراحم بین آن‌ها و ارجحیت برخی را می‌توانند تشخیص دهند، مصادیق و شیوه‌های اعمال و حاکمیت آن‌ها را تعیین می‌کنند و بی‌شک این امر باید بر اساس

قوانین کلی الهی صورت گیرد. در عصر غیبت، اختیار تعیین قوانین متغیر به کسانی داده شده است که هم از نظر آشنایی به مکتب و هم از نظر آگاهی به مصالح جامعه به امام معصوم نزدیکتر باشند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، صص ۱۲۴-۱۲۵) ناگفته پیداست این افراد کسی جز فقها نیستند که به استنباط و بیان احکام اولی و ثانوی می‌پردازند. اما در کنار این دو حکم، که هر دو از ناحیه شارع مقدس صادر می‌گردند، حکم دیگری قرار دارد که از ناحیه حاکم اسلامی اعم از معصوم و غیرمعصوم صادر می‌شود و «حکم حکومتی» نام دارد؛ به عبارت دیگر گاه منشأ صدور حکم، شارع مقدس است و این همان است که به اولی و ثانوی، وضعی و تکلیفی، مولوی و ارشادی و... تقسیم می‌شود و گاه منشأ صدور حکم، حاکم شرع است و حکم او به قضایی و حکومتی تقسیم می‌شود. (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۳) البته ماهیت حکم حکومتی با حکم قضایی یکی است، اگرچه در حدود و ثغور و شرایط و خصوصیات با آن متفاوت است؛ یعنی همان‌گونه که قاضی ابتدا سعی می‌کند حکم کلی یک دعوا را بیابد و سپس حکم مزبور را بر مورد خاص تطبیق داده، به اجرای آن دستور دهد، حاکم اسلامی نیز به همین صورت عمل می‌کند. البته لازم به ذکر است، حکم حکومتی پیامبر در مقابل حکم تبلیغی ایشان و حکم حکومتی فقیه در مقابل فتوا است. فتوا و حکم تبلیغی در واقع بیان حکم الهی است ولی حکم حکومتی پیامبر و فقیه از مقام حکومت پیامبر و ولی فقیه نشأت می‌گیرد. (مهردوی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹) به هر حال حکم حکومتی حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش‌بینی شده طبق مصالح عمومی برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمان‌های دولتی و غیردولتی با مردم، سازمان‌ها یا یکدیگر در مورد مسائل فرهنگی، تعلیماتی و غیر آن مقرر داشته است. (گرچی، ۱۳۶۹، ص ۲۸۷) به بیان دیگر، حاکم جامعه اسلامی حق دارد برای برقراری و حفظ نظم عمومی و بنابر مصالح و مفاسدی که تشخیص می‌دهد اقدام به وضع مقررات یا صدور فرمان‌هایی کند که با احکام الهی شناخته شده، متفاوت است. (اسماعیلی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳) به تعبیر دیگر هر حکمی که اجرائی شدن و فعلیت یافتن آن منوط به دستور حاکم باشد، حکم حکومتی نامیده می‌شود و نیز در تعریفی جامع‌تر، به تصمیم‌هایی که ولی فقیه درباره ابعاد مختلف اداره امور جامعه اسلامی برای

اجرای عدالت اجتماعی و قوانین الهی با ملاحظه مصلحت جامعه اسلامی می‌گیرد و زمینه اجرای آن را فراهم می‌سازد، حکم حکومتی می‌گویند که این تصمیم‌ها به لحاظ زمان و مکان تابع مصلحت یاد شده هستند. (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۴۳) بنابراین احکام حکومتی دایره مدار مصلحت و عنوانی هستند که حاکم اسلامی با در نظر گرفتن آنها اقدام به صدور حکم مزبور نموده است. علامه طباطبایی در این مورد می‌نویسد:

«ولی امر مسلمین می‌تواند یک سلسله تصمیماتی بر حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نماید و به موقع اجرا گذارد. مقررات نامبرده لازم‌الاجرا و همانند مقررات شریعت دارای اعتبار است با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر است ولی مقررات موضوعه قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشد که آن را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدیل و تغییر پیدا کرده و جای خود را به احکام بهتر می‌دهد.» (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ص ۸۳)

هم‌چنین امام خمینی (ره) نیز در مورد اعتبار حکم حکومتی میرزای شیرازی می‌نویسد: «تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم هم برداشته شد.» (موسوی خمینی، ۱۳۹۱ ق، ص ۱۱۳) پس آنچه در تمام تعاریف مشترک است این‌که احکام حکومتی، احکام و ضوابطی هستند که ولی فقیه با توجه به مصلحت جامعه و برای حفظ نظام حکومتی مقرر می‌نماید. (محسنی، ۱۳۸۰، ص ۹۲) البته لازم به ذکر است حکم حاکم اسلامی، از منابع تشریح نیست و با حکم وی، حکمی بر احکام الهی افزوده و یا از آن کاسته نمی‌شود بلکه این احکام در ثبات و بقا تابع مصلحتی است که آنها را به وجود آورده است و با تحول و رشد انسانی، آن مقررات تبدیل و تغییر می‌یابد و جای خود را به احکام بهتر می‌دهد. (محامد، ۱۳۷۴، صص ۴۹۹-۵۰۰)

حکم حکومتی دارای مصادیق متعددی است؛ حکم به مجرمیت و اجرای حدود و تعزیرات بر مجرمین، جعل قوانین موضوعه کلی برای اداره جامعه اسلامی، فرامین صادره جهت جنگ و صلح، قوانین جزئی برای اجرای احکام کلی شرعی از جمله روش‌های اجرایی جمع‌آوری خمس و زکات (مهدوی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۱)، نصب فرماندهان نظامی و انتظامی و به طور کلی نصب کارگزاران لشکری و کشوری، اعداد

قوا و تجهیزات نظامی برای مقابله با دشمنان احتمالی و تأمین امنیت در مرزها و داخل کشور، تصویب قوانینی برای حفظ جان و مال مردم در برابر خطرات احتمالی هم‌چون قوانینی مربوط به عبور و مرور در سطح شهرها و جاده‌ها و قوانین مربوط به عبور از مرزهای کشور و گمرکات و صادرات و واردات کالا، قطع رابطه با بعضی کشورها، تنظیم برنامه اقتصادی کشور با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی (هم‌چون تأکید بر صنعت در یک زمان و ترویج کشاورزی در زمان یا مکان دیگر) تعیین قیمت عادلانه برای اجناس و کالاها، مجازات محکومین، جلوگیری از ازدیاد بی‌رویه جمعیت، مبارزه با قاچاق کالا و مجازات قاچاقچیان، مجازات حاملین و استفاده‌کنندگان از مواد مخدر (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، صص ۵۳۷-۵۳۸) و ده‌ها مورد دیگر از این قبیل که با مراجعه به تاریخ صدر اسلام، عهدنامه امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر و زندگی معصومین علیهم‌السلام می‌توان نمونه‌های آن را ملاحظه نمود. در مجموع به نظر می‌رسد که هر حکمی که حاکم اسلامی برای اداره جامعه اسلامی در نظر بگیرد و امر نماید، حکم حکومتی خواهد بود. (راجی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۰) بنابراین وظیفه و مسئولیت حاکم اسلامی، انفاذ و اجرای احکام و موازین شرعی در جامعه اسلامی است و کلیه دستوراتی که به این منظور از او صادر می‌شود، احکام حکومتی نام دارد. (کلاتری، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶)

چرایی اعطای چنین اختیاری به حاکم اسلامی، به نظر واضح و آشکار است چرا که وقتی او را «ولی امر» دانستیم و وظایف خطیری را بر عهده او نهادیم، باید اختیارات لازم برای این امر را نیز در اختیار او گذاشت. ضرورت تناسب مسئولیت با اختیار چنان از نظر موازین عقلی آشکار است که در فلسفه حقوق مسئولیت را فرع بر اختیار دانسته و توجه تکلیف به کسی بدون آن‌که قدرت و اختیار لازم برای اجرای آن را داشته باشد، قبیح و ناممکن محسوب شده است. به این ترتیب نمی‌توان کسی را جزء «اولوالامر» دانست ولی به او اجازه اتخاذ تصمیماتی را نداد که بنا به فرض، برای اداره زندگی مردم در زمان و مکان خاصی ضرورت دارد. (اسماعیلی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۵)

هم‌چنین تذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که احکام حکومتی صادره، ممکن است هریک از مصادیق احکام اولیه یا ثانویه باشد. گاهی موضوعی دارای حکم خاصی

بوده و با حکم حکومتی واجب یا حرام می‌گردد. باید دقت نمود که اصل اختیار حاکم شرع در صادر کردن احکام حکومتی از احکام اولیه اسلام است ولی احکامی که این چنین و با اختیار او صادر می‌شود، از جهتی ثانوی است به همین معنا که در اثر عروض عنوان خاصی ثابت می‌شود و البته این احکام از جهتی نیز حکم اولیه به شمار می‌آیند چون اختصاص به حالت اضطرار ندارند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰) ولی باید توجه نمود که به حاکم اسلامی تنها این حق داده شده که با استفاده از اختیارات خود، هر چه بیشتر مصالح جامعه اسلامی را تأمین و احکام الهی را در جامعه اجرا نماید. در این محدوده او می‌تواند قوانین و مقرراتی وضع نماید و در صورت لزوم احکام ولایی متغیری را صادر کند و این مسأله به هیچ عنوان بر اساس میل و هوس وی نیست زیرا خداوند متعال به هیچ‌کس حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نداده است که قوانین الهی را برای همیشه و به طور مطلق ملغی نماید. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶) به هر حال مثال‌های مختلف،^۳ نشان می‌دهد که آنچه اهمیت دارد حفظ اسلام، حکومت اسلامی و مصالح مسلمین است و احکام حکومتی نیز جز آن هدفی را دنبال نمی‌کند. به بیان دیگر می‌توان گفت که حکومت اسلامی که حکمی از احکام الهی است و توسط شارع تشریح شده است، اختیاراتی دارد که از جمله آن، جلوگیری از اجرای برخی از احکام در مواقعی است که اجرای آن در شرایط خاصی بر خلاف مصالح اسلام و مسلمین می‌باشد. گرچه غایت و هدف از تشکیل حکومت، اقامه احکام الهی است که نهایتاً موجب برقراری عدالت در جامعه می‌گردد. پس هم حکومت و هم سایر احکام فرعی الهیه، همه احکام شرعی هستند که البته حکومت نسبت به سایر احکام فرعیه تقدم دارد (مهدوی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸) و اصولاً احکام حکومتی بر سایر احکام تقدم دارد و وقتی تصادمی بین احکام حکومتی و سایر احکام پیش آید، احکام حکومتی اجرا خواهد شد. به اصطلاح اصولی، احکام حکومتی حاکم بر سایر احکام می‌باشند. تقدم آن هم نه بر اساس اهم و مهم بلکه بر اساس و مبنای حکومت (به معنای اصولی) است. (مهدوی، ۱۳۸۳، صص ۱۵۹-۱۶۱) بنابراین حکم حکومتی یکی از اختیارات حکومتی معصوم است که به ولی فقیه نیز منتقل می‌شود و بر اساس ادله، حکم شرع

تلقی شده و اجرای آن بر همگان و از جمله بر خود ولی فقیه واجب است. (راجی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۴)

به هر حال، حاکم اسلامی هرکس که باشد، از دیدگاه فقهای سنی و شیعه دارای اختیارات ویژه و ضروری برای اداره جامعه است و می‌تواند با وضع مقررات جدید و صدور دستورات موردی به تنظیم امور جامعه همت گمارد و یا با تقیید و تخصیص و حتی تعطیل موقت احکام شرع، روابط اجتماعی را چنان تنظیم کند که ضمن حفظ اصول، به نیازهای خاص زمان و مکان پاسخ گفته باشد. وضع این‌گونه مقررات و صدور این‌گونه دستورات حکم حکومتی نامیده شده که اطاعت از آن بر شهروندان واجب گردیده است. (اسماعیلی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۵) بنابراین احکام حکومتی ابزاری کارآمد دانسته شده‌اند که حاکم اسلامی با برخورداری از آنها می‌تواند از طریق وضع قوانین و مقررات جزئی، موقتی و متغیر به نیازهای روز پاسخ گوید و از تراحم در مقام اجرای احکام جلوگیری نماید. (هدایت‌نیا، ۱۳۸۰، ص ۳۹) پس با وجود مطالب مذکور، نمی‌توان در الزام‌آور بودن حکم حکومتی کمترین تردید را روا داشت.

۳. سیاست‌های کلی نظام و احکام حکومتی در حقوق اساسی ایران

پس از بررسی احکام حکومتی در شرع، اکنون به وضعیت آنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم. برخی معتقدند که احکام حکومتی در قانون اساسی به معنای عام به کار رفته است و برخی نیز احکام حکومتی به معنای خاص آن را در قانون اساسی پذیرفته‌اند. با پرداختن به هر دو معنا نسبت نهاد «سیاست‌های کلی نظام» با هریک از آنها روشن خواهد شد.

۳-۱. سیاست‌های کلی نظام و احکام حکومتی در معنای عام

بسیاری از اندیشمندان، بر این اعتقادند بر خلاف مفهوم ژورنالیستی امروز از حکم حکومتی که آن را خارج از روال و چارچوب معنا می‌کند، حکم حکومتی به تمام احکام صادره از ناحیه حکومت اسلامی اطلاق می‌گردد؛ (هادوی، ۱۳۸۴، ص ۵) بر اساس این دیدگاه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران، تمامی احکام اسلامی در قالب قوانین و مقررات پیاده می‌شوند. البته نباید تأثیر

الزامات عصر کنونی نظیر اصل حاکمیت قانون را نیز در این باره نادیده گرفت. در واقع حکومت با سازوکارهایی که در قانون اساسی پیش‌بینی نموده و در نهایت به امضای ولی فقیه رسیده، در این مقام واسطه ترجمه و تبدیل احکام اولیه و ثانویه به قوانین و مقررات است.

بدین ترتیب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بازخوانی احکام اساسی اسلام در امر حکومت‌داری است و بخش‌های اساسی آن با توجه به شرایط زمان به عنوان احکام حکومتی جعل شده است. هم‌چنین فرآیند تبدیل احکام اولیه و ثانویه اجتماعی به قوانین و مقررات، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است. در فصل اول این قانون که به بیان اصول کلی می‌پردازد، از پایه‌ها و مبانی نظام، اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط و استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری به عنوان بخشی از روش‌ها و دستورات کلی نظام سخن به میان آورده است (اصل ۲). بر این مبنا قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول قانون اساسی اعمال می‌گردند (اصل ۵۷). البته تمامی قوانین و مقرراتی که این قوا در تدوین آن نقش ایفا می‌کنند، باید بر اساس موازین اسلامی باشند (اصل ۴). اعمال قوه مقننه نیز از طریق مجلس شورای اسلامی است (اصل ۵۸) که در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند (اصل ۷۱). این قوانین باید بر اساس موازین اسلامی باشد که تطبیق آن با موازین مذکور و تشخیص مغایرت آن برعهده اکثریت فقهای شورای نگهبان است (اصول ۹۱، ۷۲، ۹۴، ۹۶). هم‌چنین در صورت بروز اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان و پافشاری مجلس بر مصوبه خود، بر اساس اصل ۱۱۲ قانون اساسی مسأله به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع می‌گردد. به هر حال با سازوکار و سیستم طراحی شده فوق، این امکان فراهم شده که اداره حکومت بر مبنای احکام اسلام با نیازها و الزامات پیچیده‌اش محقق شود. (جهانی، ۱۳۸۶، صص ۹۳-۹۴)

لازم به یادآوری است، از آن‌جا که در حکومت اسلامی مشروعیت تمام ارکان حکومت ناشی از ولی فقیه است، بنابراین مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام باید مشروعیت خود را از ولی فقیه اخذ نمایند و به بیان

دیگر، ولی فقیه مصوبات نهادهای تقنینی را تنفیذ می‌نماید. هم‌چنین بر اساس بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، هرگاه مسأله‌ای رخ دهد که از طرق عادی قابل حل نیست، چه در امر تقنین و چه در سایر موارد، ولی فقیه مستقیماً وارد شده و از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام آن را حل می‌نماید.

نمونه دیگر مصوبات مجلس شورای اسلامی است. هر حکم حاکم اسلامی برای اداره جامعه اسلامی، یک حکم حکومتی است؛ از طرفی مصوبات مجلس نیز به منظور اداره جامعه اسلامی بوده و مشروعیت خود را نیز از ولی فقیه اخذ نموده‌اند؛ بنابراین مصوبات مجلس نیز احکام حکومتی است. (راجی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۴) کنترل ولی فقیه بر مصوبات مجلس نیز از طریق شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می‌گیرد و البته گاه نیز خود به طور مستقیم به این کنترل می‌پردازد.^۴ ولی آنچه در این مورد عملاً اجرا شده است این است که اصل بر همان مجاری قانونی معمول بوده است.^۵

پس بر اساس چنین معنای عامی از حکم حکومتی در این دیدگاه، کلیه احکام صادره از سوی حکومت اسلامی، حکم حکومتی هستند و نتیجه این مسأله در حقوق اساسی، به منزله حکم حکومتی تلقی نمودن تمام قوانین و مقررات نظام جمهوری اسلامی است. بنابر مطالب فوق‌الذکر از آنجا که قوانین و مقررات نظام جمهوری اسلامی ایران تبلور احکام حکومتی به معنای عام بوده و نشان‌دهنده دغدغه قانون‌مندی و انتظام امور از سوی قوه مؤسس بوده است، این قوه نسبت به ذکر دسته‌ای دیگر از احکام حکومتی به عنوان «سیاست‌های کلی نظام» در قانون مادر کشور اهتمام داشته تا در این باره هرگونه تردیدی را از میان بردارد. بنابراین بر اساس چنین تفسیری، از آنجا که علاوه بر قوانین اساسی و عادی، مقررات عمومی نظیر احکام اجرایی محض نیز به تعبیری حکم حکومتی تلقی می‌شوند، به طریق اولی سیاست‌های کلی نظام نیز که مستند به قانون اساسی هستند، حکم حکومتی محسوب شده و الزام آن‌ها نیز ناشی از حکم حکومتی خواهد بود. با این معنا یکی از مصادیق احکام حکومتی، سیاست‌های کلی نظام هستند که اختیار تعیین آن‌ها مستند به قانون اساسی بوده و از سوی ولی فقیه با سازوکاری که در این قانون آمده و به تأیید وی رسیده است، تعیین می‌شوند.

بنابراین با این تعبیر سیاست‌های کلی نظام از مصادیق احکام حکومتی به شمار می‌آیند چون ارتباط وثیقی با فلسفه وجودی احکام حکومتی دارند و از لوازم حکومت-داری با تکیه بر وجه آینده‌نگری در یک نظام ولایت‌مدار محسوب می‌شوند.

۳-۲. سیاست‌های کلی نظام و احکام حکومتی در معنای خاص

بر اساس تعاریفی که ذکر آن‌ها رفت، از آن‌جا که حد متیقن در تعیین احکام حکومتی، احکام و فرامینی است که از سوی شخص ولی‌فقیه صادر می‌شوند، بنابراین در این قسمت به بررسی سیاست‌های کلی نظام از منظر احکام حکومتی خاص صادر شده از سوی ولی‌فقیه می‌پردازیم. در کنار احکام حکومتی به معنای عام که در قانون اساسی ذکر شده‌اند و در قسمت قبل به برخی از مصادیق آن نظیر قوانین و مقررات مجلس شورای اسلامی، اصل ۱۱۲، بنده ۸ اصل ۱۱۰ و احکام اجرایی محض اشاره شد، دسته‌ای دیگر از احکام و فرامین وجود دارند که از سوی شخص ولی‌فقیه صادر می‌شوند و فلسفه وجودی آن‌ها بر اساس اصل ۵۷ قانون اساسی و استناد به مطلقه بودن ولایت امر و امامت امت است. به عبارت بهتر پذیرش اختیارات مطلقه برای ولی‌فقیه از سوی مردم برای برقراری حکومت دینی به مثابه یک قرارداد معتبر است که در یک طرف آن، مردم با رأی به قانون اساسی آن را پذیرفته‌اند و از طرف دیگر ولی‌فقیه، با امضای قانون اساسی پذیرفته است که مصالح کشور را با اجرای این قانون، دست‌یافتنی می‌داند و خود را متعهد نموده تا بر اساس آن عمل نماید؛ لذا خود نیز باید به آن عمل نماید تا مصالح کشور، عملاً تأمین گردد. البته از آنجا که قانون اساسی نیز محصول دست بشر است، عاری از عیب و نقص نیست و در برخی موارد عملاً از تأمین مصالح ناتوان می‌گردد و ولی‌فقیه با توجه به مسئولیت‌های مهمی که داراست، در این گونه موارد و برای خروج از بن‌بست‌ها باید از راه‌های دیگر عمل نماید تا مانع از دست رفتن مصالح جامعه گردد. بنابراین ولی‌فقیه اصولاً در چارچوب قانون اساسی عمل می‌کند ولی در مواردی که این قانون را ناکافی و ناکارآمد تشخیص دهد، به نحو دیگری به اداره امور می‌پردازد. (راجی، ۱۳۸۷، صص ۲۳۲-۲۳۳) تشکیل نهادهایی نظیر شورای عالی انقلاب فرهنگی، دادگاه ویژه روحانیت و نیز فرامین موردی ولی‌فقیه مانند نامه رهبری به مجلس ششم درباره اصلاح قانون مطبوعات^۲ و نیز نامه تأیید صلاحیت دو نفر از

نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری نهم^۶ نمونه‌هایی از این مسأله هستند که در این راستا قابل تحلیل هستند.

صرف نظر از موارد فوق، بررسی اصول قانون اساسی نیز بیانگر این مطلب است که نمی‌توان قلمرو اختیارات و وظایف ولی‌فقیه را منحصر در برخی موارد از قبیل موارد مذکور در اصل ۱۱۰ نمود. چرا که اولاً در سایر اصول این قانون نیز وظایفی برای ولی‌فقیه بیان شده است و ثانیاً بر اساس اصل ۱۰۷ قانون اساسی ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن بر عهده ولی‌فقیه است و لذا نمی‌توان این وظایف را شمارش نمود. او باید در راستای رساندن جامعه به اهداف معین شده، گام برداشته و جامعه را مدیریت نماید. از سوی دیگر همان گونه که اشاره شد، طبق اصل ۵۷ قانون اساسی نیز، قوای حاکمه در جمهوری اسلامی، زیر نظر ولایت مطلقه امر اداره می‌شوند. البته واژه «مطلقه» در این اصل، به معنای فقهی است و اطلاق ولایت فقیه، به معنای معصوم بودن او نیست. لذا نظارت بر ولی‌فقیه نیز امری مقبول بلکه ضروری است. این نظارت از طریق مجلس خبرگان رهبری به صورت نظام‌مند انجام می‌گیرد و نیز امر به معروف و نهی از منکر که فریضه‌ای همگانی است، در این‌جا نیز کاربرد دارد. (راجی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۳)

بنابراین برخی از وظایف و اختیارات ولی‌فقیه در قانون اساسی ذکر شده^۷ و برخی نیز در این قانون ذکر نشده ولی بر اساس اصل ۵۷ یعنی از طریق ولایت مطلقه امر، ولی‌فقیه در موارد لزوم می‌تواند برای سامان دادن امور به چنین اقداماتی دست بزند که به هر حال هر دو دسته مذکور، از آنجا که احکام صادره از سوی شخص وی هستند، جزء احکام حکومتی به معنای خاص آن به شمار می‌آیند. از آنجا که مشروعیت قانون اساسی در جمهوری اسلامی، بسته به امضای ولی‌فقیه است و ولی‌فقیه، بر اساس مبانی، دارای ولایت بوده و مصالح نظام را تشخیص می‌دهد و انجام امور نیز به طور مستقیم و یا غیرمستقیم صورت می‌پذیرد، در این راستا وی می‌تواند فرامینی را به منظور اداره بهتر جامعه صادر نماید که گاه در جهت اجرای احکام اولیه شرع هستند و گاه نیز در جهت اجرای احکام ثانویه تلقی می‌شوند. البته همان‌طور که اشاره شد، خود اختیار صدور حکم حکومتی از احکام اولیه است.

به هر حال چنانچه به نهاد سیاست‌های کلی نظام از منظر احکام حکومتی به معنای خاص نیز بنگریم، ماهیت آن بر اساس آن قسم از احکام حکومتی ولی فقیه که در قانون اساسی ذکر شده‌اند، تحلیل می‌شود زیرا طبق بند ۱ اصل ۱۱۰ تعیین این سیاست‌ها پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام بر عهده وی گذاشته شده است. بنابراین از آنجا که احکام و فرامین صادره از سوی ولی فقیه که مشخصاً در قانون اساسی ذکر نگردیده‌اند، الزام‌آور تلقی می‌شوند، به طریق اولی این گونه فرامین که اختیار صدور آن‌ها در قانون اساسی تحت عنوان سیاست‌های کلی نظام ذکر گردیده است، نیز الزام‌آورند. هم‌چنین در این راستا یکی از اعضای شورای بازنگری ضمن تأکید بر لزوم اختیارات مطلقه برای ولی فقیه و مدنظر بودن این مسأله در شورای بازنگری، یکی از شیوه‌های اعمال ولایت را در این زمان از این طریق می‌داند و معتقد است: «شکل اعمال نظر ولایتی در قانون اساسی یا کل قانون در این مقطع این گونه است حالا ممکن است روزی این شکل عوض شود ولی در این مقطع این شکل را قبول کردیم»^۹

نتیجه‌گیری

ماحصل بحث‌های فوق این است که چه به نهاد «سیاست‌های کلی نظام» از منظر احکام حکومتی به معنای عام یعنی احکام صادره از حکومت اسلامی با تفصیل پیش‌گفته بنگریم و چه از منظر احکام حکومتی به معنای خاص آن یعنی احکام صادره از حاکم اسلامی توجه نماییم، در هر صورت این سیاست‌ها از مصادیق احکام حکومتی محسوب شده و الزام‌آورند و در هر دو صورت در قانون اساسی به ضرورت تعیین آن‌ها از سوی ولی فقیه تصریح گردیده است. این سیاست‌ها که دارای ارتباط وثیقی با احکام حکومتی هستند، چارچوب و مبنای جهت‌گیری کلی کشور را در همه عرصه‌های حکومتی به منظور حرکت قوا و نهادهای حکومتی جهت نیل به اهداف تعیین شده، مشخص می‌کند و حلقه پیوندی بین اصول و اهداف نظام با وظایف دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی است و بدون آن‌ها، قوای سه‌گانه مقننه، مجریه و قضائیه و بخش‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در خط‌مشی کلان خود دچار سردرگمی خواهند بود به طوری که می‌توان گفت، فقدان سیاست‌های کلی برای یک نظام سیاسی معقول و

هدف‌دار، خلأ بزرگی ایجاد خواهد کرد که این امر خود در راستای اهداف و کارویژه-های احکام حکومتی و از ضرورت‌های یک نظام اسلامی است.

یادداشت‌ها

۱- مقام رهبری در دیدار با اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۱۷، <http://leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=2252>

۲- در اجرای فرمان ۱۳۷۵/۱۲/۲۷ مقام رهبری به مجمع تشخیص مصلحت نظام مبنی بر اجرای بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، مجمع مذکور برای تهیه پیش‌نویس، تعاریف و عناوین سیاست‌های کلی، کمیسیونی تشکیل داد. این کمیسیون طی هفده جلسه، عناوین سیاست‌های کلی نظام را جهت بررسی در اختیار شورای مجمع قرار داد و شورای مجمع نیز طی هفده جلسه، بررسی، تعریف کلی و عناوین سیاست‌ها را مورد تصویب قرار داده به مقام رهبری ارائه داد که این مصوبه در تاریخ ۱۳۷۷/۱/۱۵ پس از تأیید و ابلاغ مقام معظم رهبری رسمیت یافت.

۳- ر.ک. رسول سعادت‌مند، اختیارات ولی‌فقیه در نامه‌ها و فرمان‌های امام خمینی (ره)، قم: تسنیم، ۱۳۸۵

۴- نمونه این کنترل مستقیم را می‌توان در نامه آیت‌الله خامنه‌ای به مجلس شورای اسلامی مشاهده نمود که در آن، پیش‌نویس قانون را خلاف شرع و مصلحت نظام و کشور دانستند متن نامه به این شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای کروبی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات نمایندگان محترم

با سلام و تحیت

مطبوعات کشور، سازنده افکار عمومی و جهت دهنده به همت و اراده مردمند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و

دیگر دست اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش بینی شده، مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست. والسلام علیکم، سیدعلی خامنه‌ای
۱۳۷۹/۵/۱۵»

۵- به عنوان مثال می‌توان به پاسخ مقام رهبری به نامه نائب رئیس مجلس اشاره کرد که در آن از ایشان خواسته شده بود که در دعوای قوه قضائیه و مجلس از طریق توقف اقدامات قوه قضائیه در مورد نمایندگان مجلس اعمال ولایت نمایند. ایشان در قسمتی از پاسخ خود آورده‌اند: «همان‌طور که می‌دانید در مورد این پیش‌آمد و امثال آن هیچ بن‌بست قانونی وجود ندارد و همه راه‌حل‌ها در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. اینجانب نمایندگان محترم مجلس و نیز مسئولان محترم قوه قضائیه را به پیمودن راه‌های قانونی و تمکین در برابر قانون دعوت می‌کنم و از مجادله بیهوده در امری که مجرای قانونی آن مشخص است، برحذر می‌دارم.»

<http://leader.ir/langs/fa/?p=contentShow&id=2217>

۶- ر.ک. به نامه مقام رهبری به رئیس مجلس شورای اسلامی و نمایندگان در تاریخ
۱۳۷۹/۵/۱۵

۷- نامه مقام رهبری به شورای نگهبان برای تجدیدنظر در صلاحیت کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ ۱۳۸۴/۳/۲

<http://leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=2738>

۸- بندهای اصل ۱۱۰ قانون اساسی
۹- ر.ک. طحان نظیف، هادی، ماهیت و جایگاه سیاست‌های کلی نظام در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیوست پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، مصاحبه با آیت‌الله مهدوی کنی، بهار ۱۳۸۸

منابع کتاب

- ابراهیمی، عبدالجواد (۱۳۷۴)، مقاله «تبیین فقهی ثابت و متغیر در شریعت اسلام»، در: جمعی از نویسندگان، نقش زمان و مکان در موضوعات احکام (مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (ره)، نقش زمان و مکان در اجتهاد)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ج ۴.
- بشیری، عباس (۱۳۸۱)، پیشینه و کارنامه مجمع تشخیص مصلحت نظام، گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، تهران: صدف سما.
- جمعی از دانشمندان (بی تا)، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار. ذوعلم، علی (۱۳۸۶)، تجربه کارآمدی حکومت دینی، چاپ سوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شریعتی، محمدصادق (۱۳۸۰)، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، قم: بوستان کتاب قم.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۵)، حقوق اساسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فقیه، محمدباقر (۱۳۸۱)، بررسی تحلیلی وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران: پیام یوسف.
- کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۶)، حکم ثانوی در تشریح اسلامی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- گرچی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، مقالات حقوقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.
- محامد، علی (۱۳۷۴)، مقاله «تبیین مفهومی احکام اولیه و ثانویه و احکام حکومتی از دیدگاه فقهای شیعه»، جمعی از نویسندگان، ملاکات احکام و احکام حکومتی (مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (ره)، نقش زمان و مکان در اجتهاد)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ج ۷.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۱)، نظریه حقوقی اسلام، چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹)، حقوق و سیاست در قرآن، چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰)، *نظریه سیاسی اسلام*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲)، *نقش تقلید در زندگی انسان*، چاپ دوم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ ق)، *انوار الفقاهه*، قم: انتشارات مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱.

موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۱ ق)، *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، بی‌جا. هدایت‌نیا، فرج‌الله و کاویانی، محمدهادی (۱۳۸۰)، *بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقالات

ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۰)، *میزگرد جایگاه حقوقی سیاست‌های کلی نظام*، راهبرد، شماره ۲۰. اسماعیلی، محسن و طحان نظیف، هادی (۱۳۸۷)، *تحلیل ماهیت نهاد سیاست‌های کلی نظام در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، دوفصلنامه مطالعات میان رشته‌ای معارف اسلامی و حقوق، سال نهم شماره ۲۸.

اسماعیلی، محسن (۱۳۸۲)، *حکم حکومتی راهی برای پاسخگویی به نیازهای متغیر، فقه اهل بیت*، شماره ۳۵.

انصاری، مجید (۱۳۸۵)، *«جایگاه سیاست‌های کلی در نظام قانون‌گذاری در ایران»*، مجموعه مقالات همایش یک‌صدمین سال قانون‌گذاری، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

داوری، محسن و طحان نظیف، هادی (۱۳۸۹)، *«قانون و قانون‌گذاری از دیدگاه امام خمینی (ره)»*، مجموعه مقالات *قانون و قانون‌گذاری در آراء اندیشمندان شیعه*، زیر نظر محمدجواد جاوید، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۳)، *نظام قانون‌گذاری ایران و جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام*، راهبرد، شماره ۳۴.

محسنی، فرید و نجفی اسفاد، مرتضی (۱۳۸۰)، *بررسی حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه آن در نظام جمهوری اسلامی*، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۲۱ و ۲۲.

هادوی، مهدی، تأملی در مسأله حکم حکومتی، گفتگو با روزنامه خراسان، ۱۳۸۴/۳/۷

پایان‌نامه‌ها

- براهوتی، حسین (۱۳۸۵)، سازوکارهای حقوقی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شیراز.
- جهانی، قاسم (۱۳۸۶)، جایگاه سیاست‌های کلی نظام در جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبایی.
- حسینی، سید علی (۱۳۸۰)، تحلیلی بر نظریه‌های مربوط به احکام حکومتی در فقه امامیه، پایان‌نامه دکتری فقه و اصول دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- راجی، سید محمد هادی (۱۳۸۷)، قلمرو اختیارات و وظایف ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- طحان نظیف، هادی (۱۳۸۸)، ماهیت و جایگاه سیاست‌های کلی نظام در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- مهدوی، اصغر آقا (۱۳۸۳)، مبانی نقش زمان و مکان در استنباط احکام از دیدگاه امام خمینی (ره) و شهید صدر، پایان‌نامه دکتری فقه و اصول دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.